

زندگینامه آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی

اکبر حاجی محمدی

فرشید نوروزی

مقدمه

یاد آوری و مطالعه زندگانی بزرگان و علما الگویی مناسب برای نسل جوان ماست. هیچ کدام از مکاتب و ملل از نظر دارا بودن الگوهای برجسته و اسوه‌های دینی و تربیتی همچون دین اسلام و امت مسلمان نبوده و نخواهد بود. از افتخارات اسلام خصوصاً مکتب شیعه، پرورش

چهره‌های بالنده و الگوست. بررسی شرح حال علما که پرچمدار اسلام ناب محمدی ﷺ بوده‌اند برای همگان ضروری است و آشنایی با فراز و نشیب زندگی آنان و پی بردن به رمز و راز موفقیت آنها در مسیر کمال و رشد بسیار سازنده است و می‌تواند الگویی مناسب برای همگان باشد. نوشتن شرح حال علما و چهره‌های برجسته و شخصیت‌های علمی که از افتخارات ما به شمار می‌آیند بر آورنده نیاز جوانانی است که می‌خواهند در مسیر زندگی اسلامی گام بردارند. در این راستا تصمیم گرفتیم شرح حال زندگی

مرحوم آیت الله شیخ هاشم قزوینی از شخصیت‌های علمی و سیاسی کشور را که در عصر پهلوی می‌زیست و از اساتید مقام معظم رهبری بوده است به رشته تحریر در آوریم تا مورد استفاده همگان قرارگیرد.

موقعیت علمی قزوین

قزوین دارای مفاخری همچون آیت الله سید موسی زرابادی، آیت الله شیخ مجتبی قزوینی، علامه رفیعی قزوینی، شهید رجایی، شهید عباس بابایی، آزاده سرافراز مرحوم حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر ابوترابی است. از جمله مفاخر این شهر، فقیه بزرگ، و مربی گرانقدر، آیت الله شیخ هاشم قزوینی رحمته الله علیه است که همچون ستاره‌ای درخشان به مدت چهل سال در آسمان فقه، اصول، عرفان، اخلاق و ادب حوزه علمیه خراسان درخشید و به تربیت بزرگانی چون آیت الله سید علی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی توفیق یافت.

تولد و زادگاه

مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی، در سال ۱۲۷۰ ش در روستای «قلعه هاشم خان»^۱ قزوین، در خانواده‌ای کشاورز دیده به جهان گشود. وی از دوران کودکی، با محبت و عشق به اهل بیت علیهم السلام تربیت و رشد یافت، به طوری که عمل به واجبات و پرهیز از محرّمات را از همان دوران مراعات می‌کرد.

تحصیلات و اساتید

به نقل استاد محمد رضا حکیمی مقدمات و ادبیات را در قزوین فرا گرفت و پس از تکمیل ادبیات عرب، نزد استادان ادبیات، در محضر اساتید قزوین، که در رأس آنان «حاج ملا علی طارمی» و «آخوند ملا علی اکبر» بودند، سطوح عالی فقه و اصول را خواند و در همین شهرستان فلسفه اشراق و مثنیاء را نزد مرحوم آیت الله حاج سید موسی زرابادی قزوینی آموخت. آن‌گاه برای تکمیل مدارج عالیہ استنباط به اصفهان عزیمت کرد و در آنجا نزد مرحوم «کلباسی» و «فشارکی» به کسب علم پرداخت و پس از شش سال اقامت به قزوین بازگشت.

طی این مدت، وصف حوزه علمیه مشهد را - که در آن دوران سرآمد مجامع علمی به شمار می‌آمد - شنید و طبع دانش پژوهش، او را مایل به مهاجرت به این سامان ساخت و به شوق وصول به این کانون معرفت، بار سفر بست. در مشهد از محضر آیات حاج آقا حسین قمی و میرزا محمد آقا زاده خراسانی (فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، صاحب کفایه) کسب کمال نمود و از دو استاد اخیر به اجازه اجتهاد مفتخر گردید و همین اجازه از طرف آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی به توفیق «صدر عن اهله و وقع فی محله» موثّق گردید.^۲ و پس

۱- امروزه به «شهرک مدرس» معروف است.

۲- محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، (ضمیمه تاریخ و

از بازگشت از عراق با مهاجرت آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی به مشهد در سال ۱۳۴۰ ق^۱، مدتی نیز از محضر ایشان بهره برد و مبانی اصولی میرزا نایینی را از ایشان فراگرفت.

علاقه و احترام به اساتید

از آنجا که استاد در شکل‌گیری شخصیت علمی و معنوی شاگرد نقش اساسی دارد، در اسلام سفارش بسیار شده است که احترام آنان حفظ شود. مرحوم حاج شیخ هاشم نیز مانند بسیاری از عالمان، به اساتید خود احترام فراوان می‌گذاشت و به آنان علاقه وافر داشت.

نامه‌ای از ایشان در دست هست که در سال ۱۳۶۲ ق به استادش حضرت آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی نوشته‌اند^۲ که نامه را با عبارت: «بِأَبِي أُنْتُ وَ أُمِّي»؛ «پدر و مادرم فدای تو باد!» آغاز می‌کند و پس از اظهار ارادت فراوان می‌نویسد:

«دعاگو قبل از عید نوروز به سمت عتبات حرکت کرده بودم، لذا از تشریف فرمایی جناب عالی به طرف تهران مطلع نشده، بعد از مراجعت هم به فاصله چند روز به مشهد حرکت نموده، در میامی، از توابع مشهد مطلع شدم که در تهران توقف دارید. در هر صورت میل دارم بقیه عمرم در خدمت شما صرف شود و فعلاً متحیرم که چه باید کرد.

آیا جناب عالی میل دارید در تهران بمانید یا در عتبات متوقف خواهید شد یا مراجعت خواهید فرمود، و علی فرض اخیر، چه مقدار در تهران خواهید بود؟ اگر مدت زیاد است همان جا خدمت برسم. علی کُلِّ حال خوب است مخلص را از حال تحیر خارج فرمایید.»

در پایان نامه می‌نویسد:

«اگر امری، نهی و خدمتی باشد به ارجاع آن سرافرازم فرمایید. و استدعا دارم که به دستخط شریف هر چه زودتر از حالات خودتان مرقوم و قلب افسرده و پژمرده دعاگو را روح تازه و حیات نوین بخشید.»^۳

شاگردان شیخ

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی قبل از حادثه گوهرشاد و پس از سقوط رضاشاه و احیای مجدد حوزه مشهد، یکی از بهترین مدرسان سطوح عالی، کفایه، رسائل و مکاسب

فرهنگ معاصر). ویژه‌نامه ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

۱۳۷۳ ش / ۱۴۱۴ ق، ص ۲۳۰.

۱- نگاه حوزه، مقاله غلامرضا جلالی، خرداد - شهریور ۱۳۷۴، ص ۶.

۲- در روزهایی که آن مرحوم برای درمان ناراحتی قلبی‌اش به تهران رفته بود و در اثر همان بیماری دار فانی را وداع گفت.

۳- مکتب تفکیک، ص ۱۹۶.

بود. در دوران حضور پربرکت چهل ساله مدرس قزوینی در مشهد مقدس، شخصیت‌های بسیاری از محضر وی بهره برده‌اند.

به نقل از استاد واعظزاده خراسانی، شاید بیش از هزار طلبه در مدت مدید تدریس او از درس وی استفاده کردند.^۱

از شاگردان مرحوم حاج شیخ هاشم می‌توان به شخصیت‌های زیر اشاره کرد:

۱- آیت الله العظمی خامنه‌ای

۲- شهید آیت الله سعیدی

۳- آیت الله العظمی صالحی مازندرانی

۴- آیت الله خزعلی

۵- آیت الله میرزا حسنعلی مروارید

۶- آیت الله واعظ زاده خراسانی

۷- آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی

۸- آیت الله سید جواد سبزواری

۹- آیت الله شمس

۱۰- آیت الله لنگرودی

۱۱- آیت الله محمد باقر ملکی

۱۲- مرحوم آیت الله میرزا محمد انواری

۱۳- آیت الله واعظ طبسی

۱۴- آیت الله حاج میرزا مهدی نوغانی

۱۵- آیت الله عبد الجواد غروی‌ان، امام جمعه

نیشابور

۱۶- استاد محمد رضا حکیمی

۱۷- حجت الاسلام والمسلمین استاد محمد

کاظم مدیر شانه چی

۱۸- استاد محمد تقی شریعتی مزینانی

۱۹- حجت الاسلام والمسلمین محمد

شریف رازی

۲۰- حجت الاسلام والمسلمین سید علیرضا

قدوسی

۲۱- حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید

جواد مصطفوی

۲۲- استاد محمد باقر بهبودی

۲۳- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی

۲۴- دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

۲۵- دکتر عبد الجواد فلاطوری

۲۶- شهید حسین آستانه پرست

۲۷- مرحوم حاج علی اصغر عابدزاده^۲

۲۸- استاد شاعر، مرحوم ذبیح الله صاحبکار

نکاتی از روش تدریس حاج شیخ

۱- بیان روان

مدرس قزوینی از بیان روان برخوردار بود.

به نوشته استاد محمد رضا حکیمی وی «در

بیان مطالب علمی و عمیق، با روانی و سلاست،

نمونه بود. گویی کلمات و جملات مانند

جویباری نرم و تند از دهان او سیلان می‌یافت»^۳

آیت الله خزعلی نیز می‌گوید:

«... در بیان به قدری روان و سلیس بود که

۱- مجله حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، فروردین، اردیبهشت،

خرداد و تیرماه ۱۳۷۰، ویژه سی‌امین سال درگذشت

آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله، چاپ دفتر تبلیغات

حوزه علمیه قم، ص ۲۰۲.

۲- مکتب تفکیک و میراث ماندگار.

۳- مکتب تفکیک، ص ۳۴۸.

مشکلی در مکاسب و کفایه برای انسان باقی نمی‌ماند...»^۱

او به نوشته استاد محمد رضا حکیمی «نمونه برجسته یک عالم دینی و یک روحانی اسلامی واقعی بود؛ مردی خردمند، وارسته، متواضع، هوشیار، متعهد، شجاع، روشن‌بین و بیزار از عوام‌فریبی و انحطاط پراکنی و ارتجاع گرای.»

«او از بزرگان مدرسان عصر حاضر، از مردان وارسته در مدرسه نواب بود. به تدریس فقه و اصول می‌پرداخت و عده بسیاری از محضر ایشان استفاده می‌کردند و از افادتش بهره‌مند می‌شدند. اخیراً عده‌ای از مؤمنان از وی درخواست کرده بودند تا در حرم مبارک حضرت امام رضا علیه السلام اقامه جماعت کند، و او نماز را در آنجا اقامه می‌کرد و عده‌ای از مؤمنین به وی اقتدا می‌کردند.»^۲

رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در توصیف ابعاد شخصیت استاد فرزانه‌اش می‌فرماید:

«پس از اینکه شرح لمعه را تمام کردم، رفته درس مکاسب و رسائل مرحوم آیت الله شیخ هاشم قزوینی (که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی) و اهل ریاضت و مدرس درجه یک مشهد و بسیار مرد محترم و ملا و معروف در بین خواص مشهد، مرد آزاده و روشن ضمیر بود. به خصوص در نزد اهل

علم، ایشان مرد ملاً و جامع و خوش بیان بودند؛ به طوری که من در نجف و در قم که اغلب درسهای آنجا را رفته کسی به خوش بیانی ایشان ندیدم. بخش عمده درس رسائل و مکاسب و کفایه را پیش ایشان خواندم... یک مدتی هم درس خارج حاج شیخ هاشم قزوینی رفته؛ یعنی ایشان با اصرار خود ما یک درس خارج اصول شروع کرد. مرحوم شیخ هاشم با بحث وسیع، همه اقوال را نقل می‌کرد و بعد رد می‌کرد.»^۳

به نقل از استاد واعظزاده خراسانی، «او مردی روشنفکر، با تقوا و بسیار خوش بیان بود، اما از مردم عادی منزوی بود و تنها طلاب حوزه او را می‌شناختند. او در عین حال مرد انقلابی بود، اما زمانه به وی مجال عرضه وجود نداد»^۴.
شاگرد برجسته دیگر وی آیت الله صالحی مازندرانی می‌گوید:

- ۱- بخشی از سخنرانی آیت الله خزعلی در قلعه هاشم خان، زادگاه مرحوم شیخ هاشم قزوینی.
- ۲- تاریخ علمای خراسان، ص ۱۵.
- ۳- مرجعیت آیت الله العظمی خامنه‌ای از دیدگاه فقها و بزرگان، تهیه و تنظیم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شانزدهم آذر ۱۳۷۳ / سوم رجب ۱۴۱۵ق؛ زندگینامه مقام معظم رهبری، ص ۳۱.
- ۴- مجله حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، فروردین - تیر ۱۳۷۰، ویژه سی‌امین سال در گذشت آیت الله العظمی بروجردی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۲۰۲.

«من در سال ۱۳۳۳ ش وارد مشهد شدم تا درس سطوح عالی را ادامه دهم. در آن زمان عالمانی بزرگ در مشهد بودند و صاحب مقامات عالی علمی و معنوی بودند. در این فکر بودم که علما را آزمایش و اختیار کنم که کجا باید زانو بزنم. اولین بار که در درس شیخ هاشم شرکت کردم بلا تأمل و بلا درنگ درس ایشان برای من مقبول واقع شد. ایشان بیان سلیس و روانی داشت و من تا الآن به مثل ایشان کسی را ندیده‌ام، به طوری که سنگین‌ترین و سخت‌ترین مطالب را به گونه‌ای ساده بیان می‌کرد که معروف بود می‌گفتند که ایشان مسائل علمی را از علمیت می‌اندازد، به قدری آن را آسان و روان بیان می‌کرد»^۱

۲- توصیه‌های اخلاقی در حین تدریس

حاج شیخ هاشم قزوینی از هر گونه غرور و خودپسندی به دور بود، به طوری که همواره همه را به کار نیک و اخلاق خوب دعوت می‌کرد.

آیت الله صالحی مازندرانی بیان می‌کند:

«شیخ هاشم از اخلاق بسیار عالی برخوردار بود، به طوری که ما را

تحت تأثیر قرار می‌داد. ایشان همیشه ما را به اخلاق خوب و پسندیده سفارش می‌کرد. وقتی که در سر درس مسائل اخلاقی عنوان می‌کردند همه شروع به ضجه و گریه می‌کردند و واقعاً طوفان به پا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی درس تعطیل می‌شد»^۲

۳- تربیت علمی طلاب

یکی از ویژگیهای مدرس قزوینی تربیت طلبه و دلسوزی برای آنان بود.

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی از شاگردان آیت الله قزوینی در این باره می‌نویسد:

«... لازم به یاد آوری است که در زندگی من، بعد از پدرم... چند نفر بوده‌اند که بیشترین تأثیر را داشته‌اند و یکی از مهم‌ترین ایشان، مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی است، که علاوه بر «فقه و اصول» عملاً به ما آموخت که از تنگ‌نظریهای قرون وسطایی به در آییم، و در یادگیری و دانش اندوزی مرزهای تعصب را بشکنیم.

... ذهن باز و خاطر تند و تیز او و حاضر جوابی‌اش در میان استادان عصر بی مانند بود... غالباً در مباحث فقهی و اصولی مثالهایی از

۱- مصاحبه مرحوم آیت الله صالحی مازندرانی، با تهیه‌کنندگان این نوشتار، در تاریخ ۱۳۷۸/۱۱/۱۲ ش. همان.
۲- همان.

مسائل روز می‌آورد، تا از کلیشه شدن ذهن
طالبان علم جلوگیری کند»^۱

آیت الله خزعلی نیز در این باره می‌گوید:

«... شبها وقتی درس استاد به پایان می‌رسید،
هنگام برگشت، مسیرمان یکی بود. می‌آمدیم
بازارچه حاج آقا جان، ایشان می‌رفتند تپیل (ته پیل)
محلّه، من می‌رفتم کوچه حمام باغ. جوانی بود و
شبهات گاهی پیش می‌آمد. در بین راه من شبهاتم
را می‌گفتم. این مرد با یک دنیا حلم، شروع
می‌کرد صحبت کردن، یک وقت کنار پیاده‌رو
می‌ایستاد. مردم دارند رفت و آمد می‌کنند. گفتم:
من از این شبهات می‌ترسم. با دست اشاره کرد و
گفت: «نترس، نترس کله‌ای که در او شبهه نباشد،
کدوست، کدوست»، کله باید توش شبهه بیاید و
حل شود، خدا به تو عنایت کرده و به تو شبهه را
لقا می‌کند تا تو شبهه را دفع کنی، خلاصه
می‌ایستاد کنار خیابان، جواب مرا می‌داد.

یعنی من دلسوز طلبه هستم. می‌بینم یک
طلبه سؤال و اشکالی دارد نمی‌گویم اینجا
مدرس است، اینجا منزل است، اینجا پیاده‌رو
است، من هستم و مغز.
من آنجا یافتم ایشان از پدر هم مهربان‌تر
است»^۲

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین استاد
کاظم مدیر شانه‌چی درباره تدریس شیخ هاشم
قزوینی می‌گوید:

«... در قسمت سطوح عالی (رسائل، مکاسب
و کفایه) از محضر مرحوم آقای شیخ هاشم

قزوینی که از اساتید مبرز حوزه علمیه مشهد
بلکه سراسر ایران بودند فیض بردم و شاید
هسته‌های اولیه حوزه علمیه مشهد پس از
تجدید، همان تلامذه مجلس درس ایشان بودند
که پس از رکود حوزه در زمان پهلوی به واسطه
وجود امثال ایشان بارور شد.

ایشان با اصرار زیاد ما در مشهد ماندند و
تدریس رسائل، مکاسب و کفایه را شروع کردند و
در ادامه آن پس از اتمام سطوح عالی از ایشان
خواهش کردیم که بحث خارج فقه و اصول را هم
بگویند. البته ایشان بحث خارج را مدتی قبل
برای عده معدودی از بازماندگان حوزه سابق
مشهد شروع کرده بودند که بعد از آن رسمی‌تر
شد»^۳

در جای دیگر استاد مرحوم مدیر شانه‌چی
چنین می‌گوید:

«... بعد مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی که از
مدرسین عالیقدر مشهد قبل از تعطیل حوزه
بودند و به وسیله رضا شاه تبعید شده و در
قزوین به سر می‌بردند، سفری به مشهد کردند و
با توصیه مرحوم آیت الله امیرزا مهدی اصفهانی
که از مجتهدین وارسته و زهاد مشهد بودند و
شاگردان بزرگی تربیت کردند، خدمت حاج شیخ

۱- مکتب تفکیک، ص ۲۳۲

۲- از بیانات آیت الله خزعلی، مشهد ۱۳۷۰/۸/۹.

۳- اندیشه - فصلنامه حوزه علمیه مشهد، سال اول،
شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان، ۱۳۷۰، ص ۴۶؛ جزوه
«یادمان مرحوم استاد کاظم مدیر شانه‌چی»، قم،
مرکز تحقیقات دار الحدیث، بهار ۱۳۸۱، ص ۷.

رفتیم و از ایشان تقاضای ماندن در مشهد و تجدید درس در حوزه را کردیم. ایشان هم پذیرفتند و برای اولین مرحله دروس سطوح عالیہ یعنی رسائل و مکاسب شیخ انصاری و کفایةالاصول را برای چند نفر از ما که طلاب جدید حوزه محسوب می‌شدیم و چند نفر از بقایای طلاب سابق تدریس کردند که این جانب به هر سه درس ایشان - غیر از مقداری از اول کفایه که بعداً نزد مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی خواندم - حاضر می‌شدیم. بعد هم از محضر ایشان تقاضای درس خارج نمودیم که یک دور اصول و چند بحث از فقه را از درس پرفیض آن مرحوم استفاده بردیم...»^۱

«... در سال ۱۳۳۷ ش دانشکده الهیات در مشهد افتتاح شد، مرحوم دکتر فیاض که جزء فضلالی اسبق حوزه علمیه مشهد و در ادبیات فارسی و عربی صاحب نظر و کم نظیر بود برای این مهم مأموریت یافت.

ایشان شنیده بودند که می‌شود از بعضی مدرسین حوزه برای به راه انداختن دانشکده استفاده کرد که به دنبال این فکر به سراغ بنده و چند نفر از دوستانمان آمدند و برای تدریس در دانشکده دعوت کردند.

این جانب با استشاره از بعضی اساتیدمان، امر و فتوای صریح مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی به لزوم مشارکت و دست اندر کار بودن در این سنگر علمی را شنیدم و عهده‌دار تدریس فقه در دانشکده مزبور شدم»^۲.

۴ - عشق به دانش پژوهان علوم دینی

مرحوم شیخ هاشم عاشق درس بود و تاروز آخر یا ما قبل آخر زندگی‌اش درس می‌گفت. استاد محمد رضا حکیمی در این مورد می‌نویسد:

«... این مربی‌گرائقدر، صبحهای زود - آن هم در زمستانهای سرد مشهد - پیاده به راه می‌افتاد و برای تدریس حاضر می‌شد، در مدرّس مدرسه نواب، بر روی فرشهای حصیری مندرس، بدون وسیله گرمکن... و در عین حال با چه علاقه و نشاطی درس می‌گفت و ادای تکلیف می‌کرد و به پرورش طلاب همت می‌گماشت.

طلاب نیز با شوقی وافر در آن درسها حاضر می‌شدند: خارج اصول، سطح کفایه، مکاسب، رسائل...

... قامت رسا و هیکل درشت و چهره پر هیبت و نگاه بسیار نافذش مانع از آن نبود که انسان با او احساس پیوستگی کند و قلب خود را از محبت سرشار ببند.

تصور می‌کنم ما طلبه‌ها را خیلی دوست می‌داشت، چون ما طلبه‌ها نیز او را خیلی دوست می‌داشتیم.

۱- میراث ماندگار، چاپ دوم: مؤسسه کیهان، پاییز ۱۳۶۹، ص ۵۷؛ مجله کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره ۵، ۱۳۶۶ ش؛ یادمان مرحوم استاد کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۷.

۲- میراث ماندگار، ص ۵۷؛ مجله کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره ۵، ۱۳۶۶ ش؛ یادمان مرحوم استاد کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۷.

بجز لحظاتی که درس می‌گفت، سکوت عمیق، وقار سنگین و قیافه پر معنی و با تأملش انسان را خود به خود به تأمل و می‌داشت و به عمقها می‌برد.^۱

و آیت‌الله خزعلی می‌گوید:

«... اگر طلبه‌ای بر اثر کسالت در درسی حاضر نمی‌شد ایشان می‌رفت به عیادت وی. طلبه می‌گفت: متأسفم، مریضم، نمی‌توانم در درس کفایه شرکت کنم.

آیت‌الله شیخ هاشم به طلبه می‌فرمود: «طوری نیست، در ایام تعطیلی می‌آیم (و درس شما را می‌گویم)». می‌آمد حجره فلان طلبه و درس را به او می‌گفت: با یک دنیا صفا و مهر...

۵- فنای در علم

از ویژگیهای حاج شیخ هاشم قزوینی فنای در علم بوده است. در این باره در کتاب مکتب تفکیک استاد حکیمی چنین می‌خوانیم:

«... و یکی از احوال بسیار ژرف او در طلب علم، واقعه‌ای است از دوران تحصیل و طلبگی وی در اصفهان، در سال قحطی، که به هنگام مباحثه با استاد جلال الدین همایی که در آن وقت از طلاب اصفهان بوده است اتفاق می‌افتد. این واقعه را استاد همایی در مجلسی که در «دار الفنون» برای بزرگداشت آیت‌الله العظمی بروجردی از سوی فرهنگیان و دانشگاهیان برگزار می‌گردد نقل می‌کنند. پس از سالها از نقل آن به وسیله استاد همایی، روزی بنده با دو سه

تن از دوستان و آشنایان به خدمت استاد همایی رسیدیم،^۲ موضوع را به یاد ایشان آوردم و خواستم که نقل کنند تا از زبان خودشان شنیده باشیم، نقل کردند استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی نیز واقعه را با واسطه شنیده‌اند و آن را مرقوم داشته‌اند، چون به یقین چنین احوالی از چنان بزرگانی برای طلاب جوان و دانشجویان - و چه بسا برای همه - سودمند و سازنده است و نشاندهنده فنای طالب علمی در طلب علم است و تصویرگر چهره یک طلبه واقعی است که بعدها عالمی گرانقدر می‌شود، آن «مرقوم» را در این اوراق می‌آورم:

«هم در آن ایام که استاد ما، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی در گذشت،^۳ و به مناسبت بزرگداشت خاطره مرحوم آیت‌الله بروجردی^۴ مجلسی در دارالفنون تهران برگزار شد، در آن مجلس شادروان استاد جلال الدین همایی سخنرانی کرد. سخنان استاد همایی از رادیوی ایران پخش شد، دوستانی که خود شنیده بودند برای من چنین نقل کردند: به تواتر شنیدم

۱- مکتب تفکیک، ص ۳۴۸.

۲- روز پنجشنبه، ۱۱ فروردین ۱۳۵۶؛ و از جمله آن دوستان، آقای دکتر محمد خوانساری بودند.

۳- آیت‌الله استاد، حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی (ولادت: ۲۰ خرداد ۱۲۷۰ ش) در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۳۹ ش، در مشهد مقدس درگذشت... آیت‌الله العظمی بروجردی در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ ش فوت کردند و مراسم بزرگداشت ایشان در دارالفنون ظاهراً به مناسبت چهلم بوده است.

۴- همان .

که استاد همایی، بعد از خواندن خطبه‌ای و... از شیوه تحصیلات قدما و دشواریهایی که بر سر راه ایشان بود یاد کرد. در آن میان خاطره‌ای از حال و روزگار خویش به هنگام تحصیل در مدارس قدیم آورد که:

«در اصفهان به سال مجاعه که یکی از آن «قحط سالهای دمشقی» بود و مردم، پیر و جوان و زن و مرد، از گرسنگی، خیل خیل می‌مردند، من و شماری اندک از طلاب مدرسه نیماوژد (یا مدرسه‌ای دیگر که استاد همایی نامش را یاد کرد و من اکنون به یاد ندارم) با گرسنگی و قحطی همچنان دست و پنجه نرم می‌کردیم، و نستوه در کار تحصیل علم کوشا بودیم. چنان مستغرق در جمال معنی و لذات حاصل از کسب معرفت بودیم که گویی در پیرامون ما هیچ اتفاقی نیفتاده است.

گذران ایام تحصیل را با کمترین سد جوعی به شیوه اصحاب صُفّه، شبی را به روز می‌آوردیم و روزی را به شب...

یک روز در ضمن مباحثه با رفیق همدرسم - که طلبه برجسته‌ای از اهل قزوین بود - متوجه شدم که ناگهان حالش دگرگون شد و تشنجی به او دست داد و بی هوش افتاده و به حالت غش درآمد، می‌دانستم که هیچ بیماری و دردی ندارد، در کمال سلامت و نشاط جوانی است، دردش از گرسنگی است که آن را از من نیز پنهان می‌کند. به ناچار با شتاب از جای برخاستم. هر چه در گوشه و کنار طاق و رواق مدرسه و ذهن و

ضمیرم بود گشتم که وجهی حاصل کنم و از آن راه لقمه نانی برای او فراهم آورم، به هیچ روی حاصل نشد، که همه در کمال فقر و قناعت می‌زیستیم و هر کس هر چه داشت، از کتابهای غیر درسی گرفته تا لوازم زندگی، در روزهای گذشته، همه را فروخته بود. دیگر چیزی در بساط باقی نبود. به ناگزیر خود را به خیابانی که در نزدیکی آن مدرسه بود رساندم، به تعبیر بیهقی، همچون متحیری و غمناکی می‌گشتم و چشمم به هیچ چیز نمی‌افتاد که بتوان سد جوع کرد.

از پس جست‌وجوی بسیار و نومیدی، ناگهان در گوشه خیابان چشمم به چند برگ کاهوی گل آلود افتاد، که از قضای روزگار در آنجا افتاده بود. گویی هنوز کسی از خیل گرسنگان شهر آن را ندیده بود. آن چند برگ کاهوی گل آلود را همچون مانده‌ای بهشتی که از آسمان فرود آمده باشد، از زمین برداشتم، آن را در جوی آب شستم، خود را به کنار آن دوست رساندم، همچنان بی هوش افتاده بود. دیدم رنگ رخساره‌اش از فرط گرسنگی زرد شده است. از آثار حیات نفسی هنوز باقی است که به دشواری صدای آمد و رفتش را می‌توان شنید. اندکی از آن برگهای کاهو در دهانش نهادم، بی‌رمق، با چشمان بسته، به زحمت به جویدن پرداخت. با هر برگی که می‌جوید و فرو می‌برد، چنان بود که گویی پاره‌ای از حیات رفته باز می‌گردد.

هنوز آن چند برگ کاهو به پایان نرسیده بود

که اندک اندک چشمانش باز شد و با لبخندی که در آن شکرها بود و نه شکایتی، برخاست و نشست و بی درنگ روی به من کرد و انگشت روی خط نهاد و گفت: «در کجای بحث بودیم؟» و دیگر از آن گرسنگی و بی هوشی و پیچ و تابهای حاصل از آن هیچ سخنی نگفت. چنان بود که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

من نیز که از به سامان رسیدن سعی خویش، در رمق بخشیدن به او، رضایتی در خود احساس می‌کردم، روا نداشتم که آن مایه اشتیاق و جویندگی او را در راه دانش، که تا بدین پایه بود، به سخنانی دیگر گونه بیالایم و از گرسنگی او و حالاتی که در آن میان بر من و او رفته بود سخن بگویم، یا چیزی بپرسم. هیچ اشاره‌ای به آن احوال نکردم و دنباله بحث را یاد آور شدم. مباحثه ما از همان‌جا که قطع شده بود ادامه یافت، چنان‌که گویی هیچ واقعه‌ای در میان نبوده است.»

همان دوستانی که این داستان را از سخنرانی استاد همایی برای من نقل کردند چنین گفتند که او در دنباله این داستان یاد آور شد که آن دوست، طلبه‌ای بود به نام «شیخ هاشم قزوینی» که شنیده‌ام هم اکنون یکی از استادان برجسته حوزه علمی خراسان است.^۱

مبارزه سیاسی

مدرس قزوینی آزادمردی بود که در عین زهد و دوری از دنیا اجتماعی بود و در مسائل سیاسی

حضور فعال داشت. استاد محمدرضا حکیمی نقل می‌کند:

«روزی برای تدریس به مدرسه نواب آمده بود - برای درس عصر - و چون کمی به وقت مانده بود، در راهرو مدرسه روی سکوی زیر طاق نشسته بود، به خدمتش رسیدم و فرصت را مغتنم شمرده، از مبارزات مسلحانه و اقدامات نواب صفوی پرسیدم و نظرش را در این باره جو یا شدم.

دستش را به طرف عمامه‌اش برد و با اشاره به تحت الحنک خود گفت: «با تحت الحنک نمی‌شود از دین دفاع کرد.»^۲

روحانیت در طول تاریخ، همواره ستیزی خونبار علیه زورگویان و دین ستیزان داشته و این بین مستضعفان و روحانیت یک اعتماد دو جانبه به وجود آورده است.

بنابراین شناخت مبارزات روحانیت بسیار ضروری است.

یکی از این مبارزات مربوط است به حادثه مسجد گوهر شاد مشهد در سال ۱۳۱۴ ش که در این مورد، عالمان شجاع و انقلابی، اساتید و بزرگان حوزه علمیه مشهد در برابر تهاجم فرهنگی یعنی از بین بردن حجاب و انهدام ارزشهای ملی - اسلامی به واسطه مجبور کردن مردم به گذاشتن کلاه پهلوی ایستادند تا هویت

۱- مکتب تفکیک، ص ۳۵۰. این واقعه به طور خلاصه و

مقداری تفاوت در کتاب «تعلیم و تعلم» آمده است.

۲- مکتب تفکیک، ص ۳۴۹.

اسلامی را از گزند حمله دشمنان مصون دارند. یکی از این عالمان بزرگ آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی است؛ دانشمندی که در این راه زحمت تبعید را به جان خرید و مدت هفت سال دوری از تدریس و درس را متحمل شد و در زادگاه خویش قلعه هاشم قزوین به صورت تبعید به سر برد.

قیام مسجد گوهر شاد و نقش مدرس قزوینی در آن

«رضا خان میر پنج» به حکومت رسید و طبق برنامه‌ریزی استعمار برای رسیدن به اهداف پلیدش دستورالعملی را صادر کرد و آن استفاده کردن همه مردم ایران از «کلاه پهلوی» یا «کلاه شاپو» بود، به گونه‌ای که هیچ کس حق نداشت بدون کلاه یا با کلاههای محلی در جامعه ظاهر شود.

بعد از پنخش این بخشنامه‌ها و پس از حوادث مدرسه شاهپور شیراز و میدان جلالیه تهران برای علما و همه ملت ثابت گردید که برنامه دقیق و حسابشده‌ای برای تغییر فرهنگ و هویت ملی و کشف اجباری حجاب زنان و حذف روحانیون از جامعه طراحی شده است.

از این رو مقاومت آغاز شد. از جمله مراکز اصلی مقاومت و پایداری در این قضیه، مردم شهرهای شیراز، تبریز، تهران و مشهد بودند.

علمای بزرگ مشهد همچون حضرات آیات حاج آقا حسین قمی، حاج میرزا محمد آقا زاده،

شیخ هاشم قزوینی، سید عبدالله شیرازی، سید علی سیستانی و سید علی اکبر خویی (پدر آیت الله العظمی خویی)، در منزل حضرت آیت الله سید یونس اردبیلی گرد هم آمدند و تصمیمهای مهمی گرفته شد، از جمله نوشتن تلگراف به شاه و هشدار به وی که این نقشه‌ها در ایران اسلامی قابل اجرا نیست و باید از تصمیم خود منصرف شود.

به صلاحدید آقایان بنا شد حضرت آیت الله حاج آقا حسین قمی تلگراف را به شاه رسانده، او را برای انصراف از برنامه‌های خود قانع کند. افراد حاضر در جلسه - از جمله مدرس قزوینی - پای تلگراف را امضا کردند و مخالفت صریح خود را با نقشه‌های استعماری آشکار نمودند. حاج آقا حسین قمی پس از رسیدن به شهر ری به دستور شاه محاصره و به عتبات تبعید شد. مردم با بیدارگریهای روحانیون از نقشه‌های شوم استعمار آگاه شده بودند. محقق خراسانی از سخنوران معروف مشهد در یکی از سخنرانیهای خود گفته بود: «ای مردم من زیر این کلاه کلاهها می‌بینم».

سرانجام پاسی از نیمه‌های شب ۱۲ ربیع الآخر گذشته بود که قشون سرتا پا مسلح رضاخان، به سرکردگی سرلشکر ایرج مطبوعی و... برای فتح مسجد گوهر شاد به حرکت در آمد و صدای شیپور آغاز جنگ از همه طرف بلند شد و مردم به خاک و خون کشیده شدند و دو تا پنج

هزار تن مظلومانه و غریبانه از پای درآمدند.^۱
«فردای آن روز خفقان شگفت آوری در مشهد
حاکم شد و دژخیمان رژیم وابسته پهلوی بعد از
کشتار در مسجد گوهر شاد آغاز به دستگیری و
زندانی کردن افراد سرشناس، متدین، وعاظ و
علمای درجه اول نمودند که یکی از افراد و
علمای برجسته و سرشناس آیت الله حاج شیخ
هاشم قزوینی بود. آنان را ابتداء در زندانهای مشهد
مورد بازجویی قرار دادند و سپس به زنجیرشان
کشیده و با توهین و تحقیر فوق العاده و با تأمین
حفاظت شدید، از راه زمینی به زندان تهران
منتقل کردند.»

یکی از کسانی که در جریان مسجد گوهر شاد
دستگیر شد مرحوم آیت الله سید عبدالله شیرازی
بود که خاطراتی از آن قیام و آیت الله حاج شیخ
هاشم نقل کرده است.^۲

پس از دو ماه محاکمه علمای بزرگ اردبیل،
شیراز، شاهرود، قزوین و... حکومت پهلوی
تصمیم می‌گیرد که آنها را تبعید کند. طبق
امضایی که در تلگراف نموده‌اند، یکی به شیراز،
دیگری به اردبیل و آیت الله حاج شیخ هاشم به
قزوین تبعید شدند.

سرانجام مدرس و الامقام مشهد، مدت هفت
سال در زادگاه خود قلعه هاشم‌خان به صورت
تبعید به سر برد.

تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ ش بر اثر حوادث
جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای
خارجی رژیم طاغوت سرنگون و رضاشاه به
جزیره موریس در آفریقا تبعید شد.

آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی مجدداً به
مشهد مقدس بازگشت و مجاورت اختیار نمود.
حضرت امام بارها از این قیام به نیکی یاد
می‌کرد:

«... قیام خراسان را کی کرد؟ علمای خراسان،
مرحوم امیرزا یونس و مرحوم آقازاده و امثال
اینها. بعد از او هم یک قیام تنهایی آقای قمی کرد
که آمد به حضرت عبدالعظیم و ما هم حضرت
عبدالعظیم بودیم...»^۳

«... یک نهضت، نهضت علمای خراسان بود،
مرحوم آقازاده و مرحوم آسید یونس و سایر
علمای آن وقت، همه را گرفتند و آوردند و در
حبس در تهران، و من خودم مرحوم امیرزا
محمد آقازاده (فرزند مرحوم آخوند
خراسانی صاحب کفایه) را دیدم که یک جایی
نشسته بود بدون عمامه ... تحت مراقبت بود...»^۴
باز در جای دیگر درباره قیام و حرکت ضد
رضا خانی علمای خراسان از جمله آیت الله
قزوینی در کلام مرحوم امام خمینی (ره) چنین
آمده:

«در این مدتی که خودمان مشاهده کردیم
قیامهایی از این طبقه (روحانیت شیعه) دیده‌ایم
در مقابل رضا شاه، آن وقت که آمد کودتا کرد...»

۱- اندیشه - فصلنامه حوزه علمیه مشهد، شماره اول،
بهار ۱۳۷۰، ص ۱۴۵-۱۲۸.

۲- بنگرید به: فصلنامه اندیشه، سال اول، ش ۲، تابستان
۱۳۷۰، ص ۶۸-۶۵.

۳- به نقل از: صحیفه نور، ج ۹، ص ۳۰.

۴- به نقل از: صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۳۲۸.

قیامی که از خراسان شد که همه علمای خراسان را که قیام کرده بودند گرفتند و آوردند و بردند در زندان.^۱

آری، گرچه به ظاهر عده زیادی از مردان شجاع و رشید خراسان در مسجد گوهر شاد به خاک و خون کشیده شدند، علما به زندان رفتند، عده‌ای تبعید و عده‌ای محکوم به اعدام شدند، ... ولیکن حادثه گوهر شاد چونان حماسه عاشورا ماهیت کفرآمیز رضا شاه و حکومت او را آشکار ساخت و این نقطه آغازی برای رانده شدن رضا خان از ایران و منفور شدن ابدی خاندان او بود. سرانجام مردم مسلمان و غیور ایران در سال ۱۳۵۷ با شعار «الله اکبر» و به رهبری امام خمینی کاخ ظلم و کفر و نفاق پهلوی را از بیخ و بن برکنند.

آن را می‌گرفت. در تمام چهل سال زندگی (به نقل از همسرش) یک بار تندی نکرد. یک دفعه از ما چیزی نخواست.»

«او برای آرامش خانواده و برای اینکه همسرش از خواب بیدار نشود، وقتی که مطالعه می‌کرد یک نخ به گهواره (فرزند خردسال خود) می‌بست و یواش یواش گهواره را تکان می‌داد (تا فرزند از خواب بیدار نشود و به ناچار مادر از خواب بیدار شود برای خواباندن وی).»^۲

ناگفته نماند که از این عالم ربانی، جز یک دختر به یادگار نمانده بود که وی نیز در تاریخ ۱۳۷۸/۲/۱۰ به رحمت ایزدی پیوست و در جوار حرم مطهر رضوی در صحن جمهوری اسلامی، قطعه ۱۳۹ به خاک سپرده شد.

۲- آزاد مردی و مناعت طبع

به نقل آیت‌الله خزعلی، مرحوم شیخ هاشم یک روز دید خیلی فشار فقر آمده است، او ناچار می‌شود برود در حجره‌های مسجد گوهر شاد بنشیند و برای زوار رقعہ نویسی کند (عریضه نامه بنویسد).

مرحوم حاج سید علی سیستانی مرد واصل - شاگرد آیت‌الله سید اسماعیل صدر (که آقا میرزا مهدی اصفهانی هم‌شاگرد او بود) - شبانه می‌آید ۲۰ قران (ریال) توی یک کیسه کرباسی به وی

۱- همان.

۲- بخشی از سخنرانی آیت‌الله خزعلی در سی و یکمین سالگرد درگذشت آیت‌الله شیخ هاشم فروینی.

ویژگیهای اخلاقی حاج شیخ هاشم

۱- توجه به خانواده

این عالم زاهد در عین شجاعت، دانش و کرامت، در منزل همسری مهربان بود و برای آرامش و آسایش خانواده خود تلاش می‌کرد. در این زمینه به دو مورد از اخلاق وی در منزل از زبان آیت‌الله خزعلی اشاره می‌کنیم:

«... ایشان یک انسان بود؛ یعنی می‌گفت من در خانه حقی به گردن زن ندارم که بگویم فلان چیز را بیاور. حقی به گردن بچه ندارم. بستگانش می‌گویند یک بار نشد به ما بگوید یک لیوان آب بیاور. (آب را) می‌آوردیم نیم خیز بلند می‌شد،

نواب صفوی و یارانش به دسیسه دستگاه حاکم انتقاد شدید کرد و تأثر خودش را از شهادت آنها ابراز داشت و گفت: «مملکت ما کارش به جایی رسیده که فرزند پیغمبر را به جرم گفتن حقایق می‌کشند!»^۲

مرحوم آیت الله صالحی مازندرانی می‌گوید:

مرحوم آیت الله قزوینی تنها روحانی بود که بر اساس همان آزادگی و بزرگ منشی‌اش در مقابل شهادت مرحوم نواب صفوی عکس‌العمل نشان داد و در مجلس درس از شهادت مرحوم نواب صفوی و یارانش به دسیسه دستگاه حاکم انتقاد شدید کرد

«ترس و وحشت محال بود به وجود ایشان راه پیدا کند و بسیار باهوش و شجاع بودند. ایشان از مبارزان عصر رضا خان بود، بسیار شجاع بود، هیچ وقت از خود تعریف نمی‌کرد. یک روز سر درس، خاطره‌ای تعریف کرد و گفت: روزی مرا دستگیر کردند، به جای اینکه من بترسم، سربازی که دست مرا می‌بست، از ترس

می‌دهد و می‌گوید برای شما رقعہ‌نویسی حرام است، شما باید درس بدهید، آقا شیخ هاشم تعجب کرد، چطور ایشان از نیت درونی من خبر دارد و درمی‌یابد که ایشان - سید علی سیستانی - اهل الله است. فردا می‌رود درس سید علی سیستانی، چند روز بعد سید علی سیستانی رو می‌کند به حاج شیخ هاشم و می‌گوید:

«شما به درس من نیاید - یعنی خودت مدرس قوی هستی - من بر شما روا نمی‌دارم پای درس من بیاید. بعد به عده‌ای می‌گوید: پای درس حاج شیخ هاشم قزوینی بروید.»^۱

۳- شجاعت

علم و شجاعت، رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. آن کس که معرفت و دانش دینی‌اش بیشتر باشد، از صفت زیبایی شجاعت بیشتر برخوردار است. آیت الله شیخ هاشم نیز از این مقام عالی بی‌نصیب نبود و با تمام مسائل با شجاعت و جدیت برخورد می‌کرد. شیخ هاشم همچون رادمردان تاریخ هیچ وقت از دیکتاتوری رضاخان نهراسید و علیه او تلاش کرد. هر چند زندانی و تبعید شد، ولی دست از مبارزه بر نداشت و با شجاعت هر چه تمام‌تر به مبارزه خود ادامه داد. رهبر فرزانه انقلاب فرموده است:

«مرحوم آیت الله قزوینی تنها روحانی بود که بر اساس همان آزادگی و بزرگ منشی‌اش در مقابل شهادت مرحوم نواب صفوی عکس‌العمل نشان داد و در مجلس درس از شهادت مرحوم

۱- از سخنرانی آیت الله خزعلی، مشهد ۱۳۷۰/۸/۹.
۲- مرجعیت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای از دیدگاه فقها و بزرگان، تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۴۴.

به شدت می‌لرزید و گریه می‌کرد!

آیت‌الله سید حسن موسوی شالی می‌گوید:
«اولین بار شیخ را در مشهد مقدس که به همراه عموی خود مشرف شده بودم شناختم. وی را فردی مقتدر و شجاع یافتم. مرحوم شیخ خودشان برای من تعریف کردند من دو بار پیش رضاخان رفتم؛ اولین بار علمای خراسان مرا به عنوان نماینده پیش شاه فرستادند تا خواسته‌های آنان را به شاه برسانم، وقتی که پیش شاه رسیدم او مثل دیوار تکان نمی‌خورد. بعد از لحظه‌ای شروع به قدم زدن کرد و به من گفت: آخوند! نظر شما در رابطه با کشف حجاب چیست؟!»

به او گفتم: مملکت به منزله یک تن است که سر آن تن، شاه است و دو چشم آن سر، روحانیت‌اند. چشم آنچه می‌بیند به سر خبر می‌دهد تا مواظب شر و فساد باشد. من الآن به تو می‌گویم: این کشف حجاب شرّ و فساد است و ریشه تو را این شر می‌سوزاند.
رضا خان گفت: راست می‌گویی آقا شیخ.^۱

۴- بی‌رغبتی به دنیا

مهم‌ترین مانع کمال آدمی، وابستگی به دنیا است. اگر این حالت بر روح انسان حاکم گردد، تمام ارزشها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و از فروغ آنها می‌کاهد. برای رهایی از جلوه‌های فریبنده دنیا و مظاهر مادی، راهی بهتر از زهد و ساده زیستی نیست.

مرحوم شیخ هاشم قزوینی نیز از این توفیق

بهره‌های فراوان داشت و در زندگی اش بجز مایحتاج اولیه و فردی، چیزی یافت نمی‌شد. یکی از اساتید نقل می‌کنند:

مرحوم شیخ هنگام رحلت، از مال دنیا جز خانه‌اش - که به او بخشیده بودند - و مقداری کتاب که تمام آنها را وقف کتابخانه حضرت رضا علیه السلام کرده‌اند، نداشت. بعد از رحلت شیخ هاشم، از خانواده ایشان سؤال کردم مخارج زندگی را از کجا تأمین می‌کنید، همسر ایشان گفتند: خانه‌ای که از ایشان مانده است، بیرونی‌اش را اجاره داده‌ایم و با درآمد آن زندگی می‌کنیم.

در خصوص این خانه آیت‌الله حاج سید حسن موسوی شالی نقل می‌کنند در مشهد مقدس خدمت آیت‌الله شیخ هاشم رسیدم، بعد از مدتی صحبت و گفت‌وگو از مسائل منطقه خودمان، خدمت ایشان عرض کردم، عده‌ای از اهالی قلعه هاشم خان می‌گویند، شما پولهای آنها را گرفته، برای خود در مشهد خانه ساخته‌اید. آیت‌الله شیخ هاشم فرمودند: من از خودم خانه‌ای ندارم تا با پول آنها خریده باشم! قضیه خانه دار شدن من به این نحو است که روزی کسی آمد و گفت: آقا! زمینی دارم، می‌خواهم آنجا را خانه بسازم و دلم می‌خواهد نقشه آن را یک روحانی بدهد و روحانی پسند باشد. مرا

۱- گزیده‌ای از مصاحبه با آیت‌الله حاج سید حسن موسوی شالی، نماینده مجلس خبرگان و امام جمعه تاجیکستان.

همراه خود برد و من با عصای خود نقشه خانه را کشیدم. مدتی از این قضیه گذشت همان شخص آمد و گفت: شیخ این کلید همان خانه است که نقشه آن را کشیدی. این را بگیر و فردا هم بیا محضر تا آن را به اسم شما کنم. این خانه هم این طوری برای من درست شده است.

۵- سعه صدر و توجه به مقتضیات زمان

سعه صدر و سعه مشرب مرحوم حاج شیخ هاشم، مورد تأیید همه شاگردان وی است. حضرت آیت الله خامنه‌ای در سخنرانی ۱۱ تیرماه ۱۳۶۴ در مراسم دیدار با امام جمعه و جمعی از مسئولان قزوین، از مرحوم آقا شیخ هاشم قزوینی یاد کرده می‌فرماید:

«مرحوم آقاشیخ هاشم... بسیار برای ما محبوب بود. هیچ استادی یادم نمی‌آید که طلبه‌ها به قدر آقاشیخ دوست داشته باشند. خیلی عجیب بود در ایجاد محبت در دل شاگردان. عالمی بود بسیار سنگین، متین، خوش بیان، اهل معنی و زاهد و بی‌اعتنا به دنیا، در عین حال بسیار روشنفکر.

آن زمان که اهل علم (اهل) روزنامه‌خوانی و مجله‌خوانی و این چیزها نبودند ایشان مرتباً مجلات مختلف را می‌گرفت و در جیبش می‌گذاشت، طوری که کاملاً دیده

می‌شد و با آن محاسن سفید، خیلی مرد انصافاً بزرگی بود. در طول سال، ماه رمضان ایشان می‌آمد قزوین قلعه هاشم خان و به منبر می‌رفت و پولی به آقا شیخ می‌دادند و ایشان با همان پول دوران سال را می‌گذراند و از هیچ کس وجوهات نمی‌گرفت...»^۱

کرامات شیخ هاشم

شخصیتهایی که راه سعادت و تقوا پیش می‌گیرند دارای روحی با طهارت و ملکوتی می‌شوند و به قدرت لایزال الهی مرتبط می‌گردند و کارهایی انجام می‌دهند که اشخاص معمولی از انجامش عاجزند و این همان کرامات و خوارق عادات است که فقط از مردان الهی و اولیای خاص خدا سر می‌زند.

آیت الله شیخ هاشم، بحق در زمره چنین مردان و از پیوستگان به قدرت و نیروی خدایی بود.

او روحی پاک و ملکوتی داشت و دارای کرامات و شگفتیهای فراوان بود.

خاطره‌ای شیرین از کرامات نفسانی حاج شیخ هاشم که خود آن بزرگوار نقل می‌کرد:

«زمانی که من در اصفهان درس می‌خواندم، سال سختی پیش آمد و ما طلبه‌ها در مدرسه با وضع نامناسبی زندگی می‌کردیم و گاهی از

۱- نگاه حوزه، ضمیمه مجله حوزه (۵)، سال ۱۳۷۴، ص ۸-۷.

گرسنگی، ضعف شدید بر ما عارض می‌شد. روزی شنیدیم که در خارج شهر گوشت شتر پخش می‌کنند، من هم به آن سو رفتم و جمع زیادی مانند من چشمه‌ایشان را به مقسم دوخته بودند تا اینکه در آخر مقدار پنج سیر از آن گوشت نصیب من شد. مسرور بودم که بی نصیب نشده‌ام، به طرف مدرسه راه افتادم. در مسیر راه در کنار کوچه‌ای دیدم یک زن ارمنی نشسته و دو دختر بچه‌اش را در دو طرف خود خوابانیده، سر یکی را روی زانوی راست و سر دیگری را روی زانوی چپ خود گذاشته است. چشمان این دو دختر از بی حالی و بی رمقی مانند مردگان روی هم بود و آهسته آهسته نفس می‌کشیدند. آن زن که چشمش به من افتاد و از لباسهای مرا فرد روحانی تشخیص داد، با حال شرمساری و ضعف بی نهایت به من ملتجی شد و با زبانی که من نمی‌فهمیدم اظهار حاجت کرد و اشاره به دو دخترش نمود و به من فهمانید که به فریاد این فرزندانم برسید که در شرف تلف و هلاکت هستند و گاهی هم سر به سوی آسمان می‌کرد و با زبان خود دعا می‌کرد.

خیلی ناراحت شدم، خود را فراموش کردم و به آن زن فهماندم که اینجا باشید من می‌آیم.

به مدرسه رفتم و همان گوشتها را سرخ کردم و برگشتم و به آن زن دادم. او قلیه‌ای از آن را نزدیک دهان یکی از دخترها برد و فشار داد و قطره آبی از آن گوشت به دهان او چکید و مقداری چشم خود را باز کرد! قلیه دیگری را

گرفت و در دهان دختر دیگر فشار داد. او هم چشم باز کرد. کم کم آن تکه‌های گوشت را به دخترانش داد و سر به سوی آسمان گرفت و برای من دعا کرد. از او خداحافظی کردم و آمدم به مدرسه، در حالی که بعد از ظهر بود و هوا گرم و ضعف گرسنگی وجودم را گرفته بود، دراز کشیدم و خودم چیزی نداشتم که سدّ جوع کنم. ناگاه دیدم در حجره باز شد و پیرمردی نورانی که بقچه‌ای در دست داشت وارد شد، سلام کردم. حالم را پرسید، بسیار محبت نمود و پرسید: چه می‌کنی؟

گفتم: دراز کشیده‌ام.

فرمود: این بقچه از آن شماست، این را گفت و از اتاق بیرون شد! من به شک افتادم که این پیر مرد خوشرو و نورانی که بود؟! دنبالش روان شدم، ولی او را نیافتم! آمدم به حجره و آن بسته را باز کردم، دیدم که نانهای تافتون معطر و روغنی است که تا آن زمان از آنها ندیده و نخورده بودم. یادم آمد که از آن پیر مرد پرسیدم چه کسی اینها را فرستاده است؟ اشاره‌ای کرد که مپرس، کسی که چرخ و پر به دست اوست به یاد شماهاست و از اتاق خارج شد! بعضی از دوستان خود را صدا زدم و جریان را نقل کردم و از آن تافتونها همه سیر خوردند و من از حالت ضعف و سستی بیرون آمدم.^۱

۱- عبدالجواد غرویان، جلوه‌های ربانی، در حالات آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، انتشارات شفق، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۰.

مرحوم حاج میرزا عبدالله، از اهالی قلعه هاشم خان نقل می‌کردند:

در قلعه هاشم خان یخچال طبیعی می‌ساختند، روزی یکی از کارگران که از حضور شیخ آگاه نبود به کارگران می‌گوید: پسر مهدی (مهدی نام پدر مرحوم شیخ هاشم است) پولها را به خمره می‌ریزد و به ما مزد نمی‌دهد، و این در حالی بود که شیخ هیچ پولی برای پرداخت مزد کارگرها نداشت.

حاج شیخ از این موضوع بسیار ناراحت شده، بیرون می‌رود و در ابتدای روستا ناراحت قدم می‌زند و در فکر فرو می‌رود که چگونه پول کارگران را بپردازد. یک مرتبه اسب سواری از راه می‌رسد و مبلغ یک صد تومان به شیخ می‌دهد و می‌گوید: شیخ! بریء الذمه شدم، بریء الذمه شدم.

شیخ می‌گوید تأمل کن حساب کنیم، ولی آن شخص به سرعت از نظرها دور می‌شود و شیخ با آن یک صد تومان تمام بدهیها و مزد کارگرها را پرداخت می‌نماید.

آیت الله حاج شیخ هاشم از روح بلندی برخوردار بود و بسیاری از خصلتهای او از همین روحیه بلند و قوی نشأت می‌گرفت.

در این زمینه در کتاب مکتب تفکیک چنین آمده است:

«... پاره‌ای خصوصیات در او بود که او را در شمار نوابغ جای می‌داد. روحی بسیار قوی داشت و برخوردارهای روحی مهمی - از نوع

مکاشفات - برایش اتفاق افتاده بود که برخی را گاه به مناسبتی و به منظور آموختن در سر درس نقل می‌کرد...»^۱

آیت الله خزعلی در این باره می‌گوید: «جناب آیت الله وحید می‌گوید: آیت الله شیخ هاشم به من فرمود: اواخر عمر من است، درسم را ناقص گذاشتم. شما در مشهد بمانید درس مرا کامل کنید. گفت، نه می‌خواهم بروم نجف. حاج شیخ ساکت شد. آیت الله وحید چهار ماه در تهران معطل می‌شود و نمی‌تواند به نجف برود. تا بالاخره مجبور می‌شود برگردد مشهد - بعد از فوت حاج شیخ - درس ایشان را تمام کند.

به تعبیر آیت الله وحید «مثل اینکه حاج شیخ مرا قبض کرد که من نتوانم به نجف بروم». با اینکه اگر ایشان یک نامه می‌نوشت برای یک طلبه به راحتی می‌توانست برود نجف، اما خودش چند ماه معطل شد.

فهمیدم این مرد دارای یک روحیه بسیار بلندی بود.»^۲

عروج ملکوتی شیخ هاشم قزوینی

جامه مرگ بر قامت همگان دوخته شده و مرگ خواسته یا ناخواسته به سراغ همه خواهد رفت و خوشا به حال کسانی که روحشان آراسته به معنویات به سوی محبوب پر کشد.

۱- مکتب تفکیک، ص ۳۵۰

۲- پیاده شده از نوار سخنرانی آیت الله خزعلی، ۱۳۷۰/۸/۹.

آقای حاج شیخ موسی، داماد آیت‌الله حاج شیخ‌هاشم که سالها پیش مرحوم شده‌اند، نقل کرده است، جریان رحلت ایشان از این قرار بود که مرحوم شیخ‌هاشم، روز وفات به حمام می‌روند تا خود را پاکیزه کرده برای عروج ملکوتی آماده کنند. حمام ایشان طول می‌کشد. خدمتکار ایشان سؤال می‌کند: آقا! چرا حمام شما این همه طول کشید؟

ایشان پاسخ می‌دهند: بله، طول کشید.

بعد از حمام برای ایشان یک استکان چایی می‌برند و کس دیگری را کنار ایشان مشاهده می‌کنند. چایی برای میهمان می‌برند.

بعد از مدتی میهمان ناشناخته ناپدید می‌شود و شیخ‌جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. نقل دیگر^۱ آن است که مرحوم آیت‌الله شیخ‌هاشم روز وفات به حمام می‌روند و بعد از حمام تمام گل‌های باغچه منزل را می‌چینند. در همین وقت کسی در منزل را می‌زند و میهمانی وارد می‌شود. برای میهمان چای می‌برند، ولی بعد از چند لحظه میهمان غایب می‌شود و مردم بدون اطلاع اهل منزل جهت تشییع جنازه هجوم می‌آورند.

سرانجام مدرس والامقام حوزه علمیه مشهد، آن عالم مذکوری و مربی، پس از شصت و نه سال عمر با برکت، چهل سال تدریس و تربیت شاگردان برجسته و وارسته در تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۹ ش همزمان با بیستم ربیع‌الآخر ۱۳۸۱ ق درگذشت و در مدخل ورودی حرم مطهر رضوی، از طرف ضلع شمالی صحن آزادی (صحن نو) کفشداری شماره ۷، به خاک سپرده شد.

یکی از شاگردان مرحوم شیخ‌هاشم، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در رثای این عالم ربّانی سروده است:

امروز، بامداد، هراسان بود
گیسوی آفتاب پریشان بود
می‌خواست شمع صبح برافروزد
دست سپیده، خسته و لرزان بود
و آن روشنائی صبحدم آفاق
مشرق نبود، چاک‌گریبان بود
در هر کرانی از افق مشرق
انداوه بیکرانه نمایان بود
انبوه سایه گستر اندوهش
در سوگ آفتاب خراسان بود^۲

①

۱- حضرت آیت‌الله موسوی شالی (امام جمعه تاجیکستان) از زبان همسر مرحوم حاج شیخ‌هاشم.
۲- مکتب تفکیک، ص ۲۳۳.